

مشروطه و روشنفکران: دموکراتیزاسیون یا لیبرالیزاسیون

دکتر قربانعلی قربانزاده سوار^۱ - سجاد امیدپور^۲ - مهرداد امیدپور^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۲۸

چکیده:

بررسی تاریخ و اندیشه سیاسی معاصر ایران بدون توجه به مفهوم روشنفکری، به نظر؛ کاری عبث جلوه می‌کند. شکست ایرانیان از روس‌ها باعث شد تا روشنفکران ایران اندیشیدن پیرامون عقب ماندگی را آغاز کنند. بنابراین، مسئله انحطاط، زوال و عقب ماندگی تمدن ایرانی یا ایرانی- اسلامی مورد واکاوی قرار گرفت. پاسخ‌ها به پرسش چرایی این وضعیت متفاوت و گاه متعارض بود. در این پژوهش تأملات نظری سه روشنفکر (آخوندزاده، ملکم خان و طالبوف) در خصوص رابطه دولت با جامعه، حدود قدرت دولت و بافت و ساخت قدرت آن، در قالب دو مفهوم دموکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون بررسی شده است.

واژگان کلیدی: روشنفکر، مشروطیت، ساخت حکومت، دموکراتیزاسیون، لیبرالیزاسیون

- استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین، ایران
a.savan@yahoo.com

- دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
s.omidpour@ut.ac.ir

- دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تهران تهران، ایران
omidpour@ut.ac.ir

مقدمه:

اگر مکیاولی کاشف دنیای جدید سیاست شد، هابز و دکارت در همان سرزمین مکشوف، فلسفه جدید را بنیان نهادند. فلسفه‌ای که نه تنها در زیر سایه «هژمونی» تفکر اقتدارگرایانه الاهیات، دانش و سیاست قدما بالید بلکه، همراه انقلابات لحظه‌ای، اصلاح، فیزیک جدید و انقلاب فرانسه، این نظام سنت قدمایی را به زیر کشید و شالوده‌ای نو برای مناسبات جدید پی افکند. با ورود به سده هفدهم و هجدهم عصر روشنگری^۱ دوره-ای نو در مناسبات عالم و آدم پدیدار گشت، بطوریکه عقل می‌کوشید تا فرمانروایی خود را در همه قلمروها مستقر کند و نوید آزادی از زیر یوغ بندگی و بردگی «هدایت دیگری»^۲ را سر می‌داد. اما این تحولات عظیم فکری در شرق به طور عام، و در ایران طور خاص، مبداء انعکاسی شد که گرتنه برده داری بیش از نمونه مثالی آن نبود. همین اندک انعکاس تمدن جدید غربی عاملی شد در ایجاد بحران سستی گرفتن نظام معنایی سنت قدمایی برای ایرانیان. در این راستا، به لحاظ نظری، این بازتاب خاص از تجدد به بهترین نحو در آراء روشنفکران نسل اول پدیدار گشت.

بنابراین، بررسی تاریخ تحولات و اندیشه سیاسی دوران معاصر ایران، بدون تجزیه و تحلیل جریان روشنفکری و مقوله "روشنفکر"^۳ در ایران، به نظر امری گنگ و پیچیده است. جریان روشنفکری در ایران و تولد "روشنفکر ایرانی" با اندیشیدن پیرامون پاسخ به پرسش از چرایی عقب ماندگی آغاز شد. اندیشیدن به مباحث اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، توسط روشنفکران، در رویارویی با تجدد و با دانش حاصل از این برخورد به ضعف

^۱ - Aufklärung

^۲ - Kant, WA, S. 39-40

^۳ - intellectual

ایران، آغاز گشت. پس از عصر زرین^۱ و طی شدن قرون متمادی زوال اندیشه، با ورود ایران به دوران جدید، به نظر می‌رسید زمینه و زمانه، محیای در انداختن طرحی نو در اندیشه ایرانی باشد.

اصلاحات بسان شالوده‌ای نو برای فصلی جدید از اندیشیدن، حدود ۱۵۰ سال پیش با اقدامات عباس میرزا و دیگر مصلحان پیرو او، محملی شد برای تولد نسل اول روشنفکران. با زایش نسل اول روشنفکران، اندیشیدن پیرامون مسئله انحطاط به یک بیان و عقب ماندگی به بیان دیگر، وارد مرحله جدیدی گشت. اما این به معنای آن نبود که این آغاز دوباره، ادامه تفکر عصر زرین است بلکه، فقط نشانگر آن بود که رکود فکری، در حال رخت بر بستن از جامعه است؛ و نظام سنت قدمایی در وجوه فلسفی و معرفت شناختی خویش، با بحران مواجه گشته است، وانگهی، تردید در بنیادهای متافیزیکی سنت قدمایی هرگز، به معنای جایگزین شدن مبانی فلسفی نوآیین نیز نبود. بلکه، صرفاً گسستی بود بر سیر انحطاطی که برخلاف آمد عادت، طبیعی جلوه می‌نمود و شرایط امکان اندیشه هرگونه نوزایشی را در درون خویش سلب می‌نمود.

مبنای اندیشه ورزی روشنفکران نسل اول از یک زاویه به دو بخش سلبی و ایجابی قابل تفکیک است. در وجه سلبی آنچه که مشخص و آشکار بود مبارزه فکری با استبداد به عنوان ریشه نگونبختی جامعه ایرانی و عامل انسداد هرگونه تحول نو برای احیای ایران بود. اما، مشکل تحقیق در اندیشه روشنفکران نسل اول در وجه سلبی آن نیست، بلکه، آنگاه که می‌خواهیم در وجوه ایجابی تفکر روشنفکران مذاقه کنیم دچار پراکنده‌گویی و عدم انسجام در گزاره‌های منسوب به ایشان می‌شویم. بنابراین، مهمترین اقدام در فهم

¹- Golden Age

شاکله نظری اندیشه روشنفکران، تمهید تئوری‌های نظام اندیشگی می‌باشد لذا، نگارندگان این سطور به دنبال تئوریزه کردن اندیشه روشنفکران نسل اول در وجوه ایجابی آن هستند. برای این مهم، اندیشه‌های روشنفکران در دو مفهوم نظری لیبرالیزاسیون و دموکراتیزاسیون مورد سنجش قرار گرفته است. پیرامون دو مفهوم بنیادین پژوهش در ادامه تحقیق به تفصیل سخن خواهیم کرد؛ بر این اساس هدف این پژوهش پاسخ به این پرسش بنیادین است که:

- بافت و ساخت قدرت و رابطه دولت با جامعه در اندیشه سه روشنفکر نسل اول روشنفکری ایران (ملکم خان، طالبوف و آخوندزاده) در چارچوب مفاهیم "لیبرالیزاسیون" و "دموکراتیزاسیون" چگونه قابل تبیین است؟ یا به دیگر سخن، کدام یک از مفاهیم مذکور با تمام تعلقات نظری اش ظرفیت تئوریزه کردن نظام اندیشگی روشنفکران مذکور را دارد؟

فرضیه پژوهش در پاسخ به پرسش فوق عبارت است از:

- نگره اصلی دیدگاه روشنفکران نسل اول به بافت قدرت دولت، مشروط و محدود کردن

قدرت حاکم، پذیرش سلطنت مشروطه، حمایت از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و التفات محدود به فردگرایی است، که این شاخصه‌ها گویای نظام مفهومی لیبرالیزاسیون توسط نسل اول روشنفکر ایران است.

برای پردازش فرضیه تحقیق ابتدا دو مفهوم کلیدی پژوهش یعنی دموکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون تبیین می‌شود. سپس بسترهای خیزش روشنفکری در غرب به عنوان

جایگاه اولیه خیزش آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در گام بعد به مفهوم روشنفکری توجه می‌گردد. در مهمترین بخش پژوهش حاضر، اندیشه روشنفکران مزبور در قالب مفاهیم مشخص شده تحلیل می‌شود. روش این پژوهش، مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای است.

چهارچوب مفهومی: دموکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون

دموکراسی^۱ به مثابه یک روش، هدف و یا ارزش، از دیرباز مورد توجه بوده است. این واژه به معنی حکومت مردم (نوربخش، ۱۳۷۹: ۶۳)، از زمان کاربرد آن در یونان باستان تا عصر حاضر، صورتهای مختلف را تجربه کرده است که دموکراسی آتنی، به عنوان نمونه کلاسیک آن مطرح بوده است. در عصر روشنگری به دلیل تغییر روشها و هدفها و نوع نگاه به انسان، دموکراسی مدنظر قرار گرفت و فکر حکومت مردم بر مردم ایجاد شد. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۱) انسان عصر روشنگری به این باور رسید که خرد بشر مهمترین راهنمای او است. او راه سعادت خویش را می‌داند. از این رو، او حق دارد و می‌تواند تصمیم بگیرد و امور عمومی و خصوصی خود را تعیین کند و به نصب، نقد و عزل حکومت پردازد؛ چون سرنوشت او را رقم می‌زند. در نتیجه، دموکراسی هم یک روش مفید حکومت و هم یک هدف ارزشمند در آن عصر شد.

یک طرح ایده‌آل^۲، وقتی با واقعیت روبرو می‌شود، ناگزیر تغییر می‌پذیرد. دموکراسی نیز از این قاعده، مستثنی نیست. روش اجرای دموکراسی در عصر حاضر با نوع آتنی آن تفاوت دارد اما در هدف و ذات، ذهنیت همچنان پایبند آن است. هنگامی که دموکراسی

¹ - Democracy

² - Ideal type

در دوران معاصر به منشور واقعیت و محیط برخورد نمود از یک سو، دموکراسی غیر مستقیم (نماینده‌گی)^۱ متولد گشت، و از سوی دیگر، طیفی از دموکراسی‌ها از قبیل لیبرال دموکراسی^۲، سوسیال دموکراسی^۳، دموکراسی تک حزبی^۴ و ... بوجود آمد.

ساموئل هانتینگتون^۵ دموکراتیزاسیون را از لیبرالیزاسیون تفکیک می‌کند و آنها را متفاوت می‌داند. (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۲۹) لیبرالیسم از کلمه LIBER لاتینی به معنی آزاد است. ایدئولوژی لیبرالیسم براساس حقوق طبیعی به صیانت نفس انسان احترام می‌گذارد. لیبرالیسم در سده هفدهم در دوران پس از اصلاح دینی اروپا پدیدار شد، وقوع جنگ‌های مذهبی باعث بروز اندیشه مدارای مذهبی گشت که جان لاک^۶، پدر لیبرالیسم از آن حمایت کرد. اما منحصر به مدارای مذهبی نشد. در اقتصاد به حق مالکیت و خصوصی‌سازی تعبیر شد و در سیاست از تأسیس تشکل‌های سیاسی و اجتماعی بدون دخالت دولت، تفکیک قوا، جدایی جامعه از دولت و تمایز حوزه خصوصی فرد از جامعه حکایت می‌کرد. اندیشه لیبرالی در باب حکومت، در دوران دولت‌های مطلقه برای تحدید قدرت پادشاهان و دخالت آنان در جامعه طرح شد. اختیارات مقید و مشروط شاهان در قرون هجدهم و نوزدهم در اروپا یک حرکت لیبرالی به حساب می‌آمد. محدودیت قدرت و اختیارات قانونمند حاکم برای عدم تجاوز به آزادی‌های فردی، لیبرالیزاسیون نام دارد که با دموکراتیزاسیون یعنی تغییر ساخت قدرت و انتقال آن از حاکم به مردم تفاوت دارد. آنچه که به لحاظ بنیادین دو مفهوم لیبرالیزاسیون و دموکراتیزاسیون را از هم متمایز می‌کند این پرسش است که در دموکراتیزاسیون پرسیده می‌شود "چه کسی

¹ - Representative Democracy

² - Liberal Democracy

³ - Social Democracy

⁴ - One_Party Democracy

⁵ - Samuel Huntington

⁶ - John Locke(1632-1704)

حکومت می‌کند؟" ولی در لیبرالیزاسیون پرسش این است که "حدود حکومت چیست؟" لیبرالیسم در مقام مقایسه با دموکراسی کلاسیک پدیده‌ای متأخر است ولی دموکراسی در معنای متداول امروزینش که به دموکراسی فراگیر اجتماعی نیز مشهور است، در قرن بیستم ایجاد شد. دموکراسی، تقسیم و توزیع قدرت میان مردم است و لیبرالیسم، تحدید قدرت حکومت است. لیبرالیسم در مادیات و معنویات از آزادی فرد در مقابل حکومت پشتیبانی می‌کند و به آن جنبه از فرد توجه دارد که معطوف به درون است. فرد در لیبرالیسم در جهان پرمخاطره و همراه با رقابت و مبارزه برای بقا قرار می‌گیرد. اما دموکراسی می‌کوشد با ساختن جامعه مبتنی بر توافق مشترک افراد، فرد و جامعه را آشتی دهد و بر آن جنبه از فرد تأکید دارد که معطوف به بیرون است. بنابراین، در فضای اندیشه، لیبرالیسم از دموکراسی متمایز می‌شود. البته این نکته به معنای انکار همزیستی آن دو در نظام سیاسی نیست. بر این اساس، تفکر لیبرال و فرایند لیبرالیزه نمودن جامعه دارای تقدم و تاخر می‌باشد. بر این اساس تفکر لیبرال در جنبش فکری لیبرالیسم، مقدم بر لیبرالیزاسیون است. (بوردو، ۱۳۸۷: ۱۵) لیبرالیسم در قرن پانزده و شانزده که نظام جدید زندگی، در صدد کنار زدن نظام زمینداری بود، در اروپای غربی به وجود آمد. (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۳) به نظر می‌رسد که لیبرالیسم با بورژوازی منطبق باشد؛ زیرا لیبرال‌ها از امتیازات سیاسی و اقتصادی اشرافیت زمیندار و بی‌عدالتی نظام فئودالی انتقاد کردند که در آن، جایگاه اجتماعی بر مبنای اصل و نسب تعیین می‌شد(هی-وود، ۱۳۷۹: ۶۱) طرح آزادی از جانب بورژوازیهای لیبرال شده در ابتدا آزادی اقتصادی بود و در پی آن نیز نظام سیاسی را متحول نمودند. (کوتل، ۱۳۵۷: ۹)

دموکراتیزاسیون، فرآیند تغییر در ساخت قدرت و انتقال کنترل قدرت به مردم از طریق توزیع قدرت می‌باشد و نتیجه منطقی آن انتقال قدرت از حاکمان انتصابی و دائم

به حاکمان غیر دائم و انتخابی از طریق مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار می‌باشد. در حالی که لیبرالیزاسیون، فرآیند تحدید و قانونمندی قدرت حاکم با هدف آزادی شهروندان از تجاوزات احتمالی دولت، تأسیس تشکل برای آزادی‌های مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تشکیل جامعه مدنی در نقش سپر دفاعی میان فرد و دولت می‌باشد. بنابراین می‌توان از راه لیبرالیزاسیون به دموکراتیزاسیون رسید، البته این ادعا بر ملاحظه ای‌گاه شمارانه استوار است که بنابر آن، تقدم لیبرالیسم بر دموکراسی بدیهی می‌نماید. (بوردو، ۱۳۸۷: ۱۷۹) بدین معنی که دموکراتیزاسیون هم نسبت به لیبرالیزاسیون متأخر است و هم به لحاظ رابطه منطقی اعم از آن است. لذا تحدید قدرت حاکمان برای احترام به حقوق فردی به معنای لیبرالیسم و "پراکنده نمودن نهادمند قدرت" در بین آحاد جامعه به معنای دموکراتیزاسیون می‌باشد. در ادامه با مقدمه‌ای از بسترهای خیزش روشنفکری وارد بحث اصلی اندیشه روشنفکران نسل اول ایران می‌شویم.

بسترهای خیزش روشنفکری

جریان روشنفکری در غرب به تحولات منتج از رنسانس ارجاع داده می‌شود که با نهضت پروتستانتیسم^۱ و رفرمیسم^۲ دینی از جانب لوتر و کالوین آغاز شد و انسان مسیحی را از سلطه کلیسا رها و به فرد استقلال دینی داد و واسطه بودن کلیسا را برای رستگاری دینی از بین برد. شعار معروف لوتر این بود "هرکس کشیش خود است" تحولات دیگر بستر ساز این جریان، انقلابات علمی و سیاسی بود. دانشمندانی چون گالیله، کپلر، نیوتون، هابز، لاک، منتسکیو، بیکن و کپرنیک هر کدام در روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، غایت‌شناسی و انسان‌شناسی، آغازگر تحولاتی شدند.

^۱ - protestantism

^۲ - Reformation

فرآیند نواندیشی در روشنگری و آفرینش نظریه‌های اجتماعی نو در غرب با توسعه تجارت و گسترش اقتصاد و پیشرفت علم همراه بود. (ر.ک. برونوفسکی و مازیلش، ۱۳۸۳) از جمله تحولات مهم در همین راستا اختراع ماشین چاپ بود که انتشار کتاب را به شکل اعجاب‌آوری افزایش داد. (سگال، ۱۳۵۷: ۲۲۳) عصر روشنگری را با کاربرد عقل محض فارغ از کائنات و عالم ماورا توسط اصحاب دایرةالمعارف مانند دیدرو و دالامبر، اوج روشنفکری دانسته‌اند. برای نخستین بار در تاریخ بشری کسانی اعلام کردند که می‌توانند بیماری‌های جامعه را بشناسند و تنها به کمک اندیشه خویش آنها را مداوا کنند و مهمتر آنکه می‌توانند قواعدی وضع کنند که به وسیله آنها نه تنها ساختار جامعه بلکه عادات بنیادی انسان‌ها تغییر کند. آنان بر خلاف پیشینیان روحانی خود نه خدمتگذار یا مفسر خدایان، بلکه جانشین آنان بودند. این "پرومتئوسان" یا قهرمانانی که آتش آسمانی را دزدیدند و آن را به زمین آوردند. (پال، ۱۳۸۶: ۴) خدای کلیسایی را به درون کلیسا رانده و خرد خود بنیاد را به جای آن بر کرسی حکومت ذهن و عین بشر نشانده. حال با توجه به این مقدمه کوتاه ضرورت دارد به شکلی مختصر به معنا و مفهوم واژه روشنفکر نیز توجه شود تا در سایه آن به بخش اصلی پژوهش پرداخته شود.

روشنفکر و روشنفکری

ابهام در معنای روشنفکر را می‌توان اینگونه بیان نمود که روشنفکر در یک جا، نظریه پرداز انقلاب است و در جای دیگر، ایدئولوگ طبقه حاکم برای بقا یعنی نظریه پرداز محافظه کار می‌شود. اصطلاح روشنفکر هم بر آئین شکن، بدعت گذار، آزادیخواه، انقلابی، غیرمذهبی و سکولار اطلاق می‌شود و هم بر محافظه کار، هم‌رنگ با جماعت، حامل

¹ - Prometheus

سنت، هوادار وضع موجود و پاسدار ایمان. (بروجردی، ۱۳۷۷: ۴۵) در مورد مفهوم، خاستگاه و غایت روشنفکری، متفکرین زیادی از جمله وبر^۱، پارسونز^۲، مانهایم^۳، گرامشی^۴، آدورنو^۵، ماکوزه^۶، برلین^۷، سارتر^۸، بودریو^۹، ادوارد سعید^{۱۰} و فوکو^{۱۱} و نحله‌های فکری مارکسیسم، لیبرالیسم، اگزیستانسیالیسم تا مکتب نوسازی و حتی به تعبیر قادری متفکرین چند رگه. (قادری، ۱۳۹۰: ۱۶۷) آراء خود را ابراز داشته‌اند. در سده بیستم کمتر متفکری را می‌توان یافت که نظر خود را درباره روشنفکر و روشنفکری بیان ننموده باشد و شاید متفکرین سده بیستم ناگزیر بودند که تکلیف خود را با مقوله روشنفکری روشن نمایند. لاجرم هر یک از اندیشمندان با توجه به پایگاه فکری خویش در این‌باره اعلام موضع نموده‌اند. مقوله روشنفکری چنان وسیع و مهم قلمداد شده است که کمتر متفکر و نحله فکری بوده که در این باب اندیشه‌ورزی نکرده باشد. واژه روشنفکر در وهله اول به مهارت در کار فکری تا فعالیت فیزیکی دلالت دارد. (Bauman, 1995) و بیشتر برای توصیف کسانی به کار می‌رود که به کار فکری بپردازند. در برخی فرهنگ‌ها، واژه روشنفکر معنای ضمنی خلاقیت را دارد. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۴۷) این معنا از روشنفکری شاید جامع باشد ولی به تعبیر منطقیون مانع اغیار نیست، یعنی در صورت مفروض گرفتن آن می‌بایست معلمین، دانشجویان، پژوهشگران، بازرگانان و ... را روشنفکر تلقی نمود که این آشکارا به معنای وسعت دایره تعریف و دور شدن از ماهیت روشنفکری

¹ - Max Weber

² - T. Parsons

³ - Karl Mannheim

⁴ - Antonio Gramsci

⁵ - Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno

⁶ - Marcuse Herbert

⁷ - Isaiah Berlin

⁸ - Martin Sartre

⁹ - Pierre Bourdieu

¹⁰ - Edward W. Said

¹¹ - Paul Michel Foucault

است. بر همین اساس برخی اندیشمندان به دنبال ارائه تعریفی جامع‌تر از مفهوم روشنفکری بوده‌اند: روشنفکر کسی است که برای اندیشه و فکر، زندگی می‌کند، دلبستگی او به زندگی فکری، شباهت بسیاری به دلبستگی مذهبی دارد. (Hofstadter, 1964: 27) عموماً واژه روشنفکر را معادل واژه فرانسوی اینتلکتوئل^۱ به کار برده‌اند که ویژگی اصلی آن، ذهن خلاق و صاحب اندیشه است و به تعبیر ریمون آرون، روشنفکر خواه نویسنده و خواه هنرمند، مرد اندیشه است، و دانشمند یا مهندس مرد علم. (قرلسفلی، ۱۳۸۰: ۲۱) عده‌ای واژه اینتلجنسیا^۲ را در زبان روسی معادل روشنفکر قلمداد کرده‌اند که دارای بار انقلابی است و عموماً توسط اندیشمندان چپ به کار برده شده است. بسیاری از متفکرین بسته به دیدگاه، پایگاه، جایگاه اجتماعی و سلیقه فکری خود ویژگی‌هایی از قبیل تعهد، لائیک، اومانیست، قدرت‌گریز، قدرت‌ستیز و داشتن پایگاه طبقاتی متوسط را از جمله خصائل روشنفکری دانسته‌اند. در فرهنگ لغت‌های عمده زبان پارسی روشنفکر به معنای شخصی دارای اندیشه روشن است و کسی که به امور با نظر باز و متجددانه می‌نگرد. (معین، ۱۳۶۲) و روشنفکری به معنای نوگرایی، تجدیدپرستی، تجدیدگرایی، اعتقاد به رواج آیین و افکار نو و نسخ آیین کهن است. (دهخدا، ۱۳۴۶: ۱۷۱)

چامسکی وظیفه روشنفکر را کوشش برای شناخت جهان و همراهی با دیگران برای دفاع از حقوق انسان، عدالت و آزادی می‌داند. (گودرزی، ۱۳۸۶: ۷۵) روشنفکران در نگاه آل‌احمد گروهی از مردم هستند که فرصت، اجازه و جرأت ورود به لاهوت و ناسوت را دارند. (آل‌احمد، ۱۳۷۳: ۳۲) به نظر گرامشی روشنفکر باید در کسوت سازنده، سازمان

¹ -intellectualism

² - Enlightenment

دهنده و برانگیزنده پیگیر، در حیط علم‌ی جامعه مشارکت داشته باشد و از تاریخ، تصویری استوار بر اصالت بشر استوار کند. (Gramsci, 1971: 5-17) عده‌ای روشنفکر را شاخص عصر روشنگری می‌بینند، یعنی عصری که با تأکید بر تجربه و خرد و بی-اعتمادی به دین و مرجعیت سنت، و ظهور تدریجی انگاره‌های لیبرال و سکولار جوامع دموکراتیک توصیف شده است. (burn, 1994: 20) تصور کارل مانهایم از روشنفکران و توانایی آنها در فراغت از علایق طبقاتی و نقش تعیین کننده آنان در استقرار مدرنیته و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی را باید در همین راستا ارزیابی کرد. (ر.ک. Mannheim, 1956)

امروزه به علت تخصصی شدن امور، مقوله روشنفکری با چالش جدی روبرو شده است؛ زیرا ویژگی مهم نظریه‌پردازی روشنفکران، جهانشمولی نظریات آنان می‌باشد که در جهان تجزیه شده امروز جاذبه خود را از دست داده و امور بشری هر کدام متخصص خود را می‌طلبند. اما نباید این حقیقت را نادیده گرفت که روشنفکر و روشنفکری در سده بیستم منشأ بسیاری از رخدادها و دگرگونی‌های سیاسی- اجتماعی بوده است. مهمترین ویژگی روشنفکران در برداشت‌های گوناگون عبارتند از: خلق اندیشه نو، فرا رفتن از چارچوب‌های نظری رایج، علاقه به مصلحت سیاسی- اجتماعی، عدم وابستگی به علایق طبقاتی خاص، پردازش ایدئولوژی سیاسی، عرضه شیوه زندگی جدید، تعقل و تفکر در امور جامعه و سیاست و فرهنگ، خلق نظریه اجتماعی، ارتباط با بعد ذهنی حیات اجتماعی، عرضه سمبلیک منافع اجتماعی طبقات حاکم یا غیرحاکم، نقد سنت‌ها، هدایت جامعه به سوی خواست‌ها و علایق و آرمان‌های راستین، نقد وضع موجود، شناخت مشکلات و تعارضات اصلی جامعه و ارائه راه حل و پیش‌بینی مسیر آینده،

بازاندیشی و نواندیشی، علاقه به مسائل انتزاعی و کلی، دردشناسی اجتماعی در مقابل دانشمندی به مفهوم سنتی و بدبینی و بی‌اعتمادی به صاحبان قدرت. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۴۸)

در ادامه پژوهش به بررسی اندیشه روشنفکران در قالب مفاهیم مذکور می‌پردازیم.

آراء روشنفکران

۱. میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله

میرزا ملکم خان ارمنی به سال ۱۲۴۹ق در خانواده‌ای متوسط در جلفای اصفهان زاده شد و در روزگار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و در صدر مشروطیت در دانش و سیاست نامبردار گشت. او به دلیل آشنایی به زبان خارجی به سرعت توانست در دوران ناصرالدین شاه به مقام‌هایی چون مترجم وزارت امور خارجه، سفیر ایران در لندن و ... برسد. ملکم در رساله‌های کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، انتظام لشکر، مجلس تنظیمات، دستگاه دیوان، رفیق و وزیر و روزنامه قانون از حکومت و تمدن اروپایی و حکومت قانون سخن گفته است.

سیر اندیشه ملکم خان را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود: دوره اول، زمانی که او یک مقام برجسته سیاسی در ساختار حکومت قاجار می‌باشد؛ دوره دوم، هنگامی که از این مقامات طرد شد و موضع رادیکال نسبت به حکومت در پیش گرفت. از مشترکات هر دو دوره زندگی سیاسی ملکم خان، علاقه او به اصلاحات است. ملکم چه در دورانی که در حاکمیت جایگاهی داشت از ترقی و پیشرفت و الگوسازی از جامعه و مدنیت غربی دم می‌زد و چه در دوره اخیر که موضع افراطی در پیش گرفت. از تفاوت‌های دو مرحله

زندگی سیاسی او می‌توان به نوع نگاه به سلطنت اشاره کرد. در مرحله اول، حمایت از سلطنت مطلقه و حق انحصاری پادشاه در قانونگذاری است که می‌توان آن را در قالب تئوری دولت قوی بیان نمود. در حالی که محدودیت اختیارات حکمران از ویژگی‌های دوره دوم زندگی سیاسی ملکم است.

هنگامی که ملکم خان در حاکمیت قاجار حضور محسوس داشت، سلطنت مطلقه را نخستین قانون نظام حکومتی ایران، و قانون را روش اساسی اجرای حکومت می‌داند و می‌گوید شاه باید حق انحصاری قانونگذاری و اجرای قانون را با دو رکن «مجلس تنظیمات» و «مجلس وزرا» که بر آنها ریاست دارد، اعمال نماید. (الگار، ۱۳۶۹: ۳۲) در این زمان سمت‌گیری، تلاش او به دستگاه دیوانی است که از نظر او پیشرفت و ترقی در سایه دیوان‌سالاری منظم تحقق می‌یابد: «چرخ کارخانه دیوان شکسته و پوسیده و با مقتضیات زمانه، سازگار نیست. چون کل این نظامات {اصلاحات} بسته به نظام دستگاه دیوان است ... ناچار دستگاه دیوان را باید نظم بدهیم. در واقع دستگاه دیوان به منزله چرخ بخار است. تا این چرخ اصلی درست نشود، آن نتایج بزرگ که منظور ماست ابداً حاصل نخواهد شد، نظم لشکر، نظم مالیات، ضمانت حقوق، پیشرفت پلیتیک، رونق تجارت و ... حق تفتیش حکومت کلاً بسته به ترتیب دستگاه دیوان است». (همان، ۴۲)

ملکم در بحث از انواع نظام‌های سیاسی به دو نوع نظام جمهوری و سلطنتی اشاره می‌کند، که محور اصلی تفکر او نظام سلطنتی است. او نظام سلطنتی را به دو نوع سلطنت مطلق و سلطنت معتدل تقسیم می‌کند، از این جهت که: «اگر هم اختیار وضع قانون و هم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است، ترکیب آن حکومت را سلطنت مطلق می‌گویند. ... در حکومتی که اجرای قانون با پادشاه، و وضع قانون با ملت است، ترکیب آن حکومت را سلطنت معتدل می‌نامند». (نورایی، ۱۳۵۲: ۳۶) سلطنت مطلق از

نظر میرزا ملکم دو نوع دارد: سلطنت مطلق نامنظم و سلطنت مطلق منظم. در نوع منظم، تفکیک قوای محدود وجود دارد. تفکیک قوای مطرح شده از سوی ملکم شامل اداره اختیاری و اداره قانونی است. اداره اختیاری بیانگر مختار بودن دولت در اجرای حکم خود است اما در اداره قانونی «تکالیف حکومت به حکم قوانین صریح به نوعی محدود و معین است که نمی‌توان هیچ دخل و تصرفی در آن نمود». (همان)

مجلس تنظیمات و مجلس وزرا در دوره اول زندگی سیاسی ملکم بیشتر محدود به چند فرد است که زیر نظر پادشاه عمل می‌کنند. او در ابتدا درباره تغییر و تحول سیاسی بر این باور بود که پادشاه و اولیای دولت، مبتکر و موجد اصلاحات گردند و اصلاح از بالا و به تدریج رخ بدهد اما نه تنها تلاش او بی ثمر ماند بلکه ماجرای لاتاری و طرد او از حاکمیت توسط ناصرالدین شاه و امین‌السلطان سبب گردید که او نتواند از این طریق به اصلاحات دست یابد. با طرد او، دوره دوم زندگی سیاسی او با روزنامه قانون شروع شد و مجلس تنظیمات محدود او به حکومت پارلمانی تبدیل می‌شود: «باید اقلأ صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلت‌نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که ... آن قوانین و آن اصولی را که برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نماید». (روزنامه قانون، شماره ۶۰)

او در جای دیگر می‌نویسد:

«تشخیص و تدوین و استقرار قوانین باید حکماً به مشورت و به تصدیق دو مجلس جداگانه باشد. یکی مجلس وکلای ملت که خود ملت منتخب می‌کند و یکی دیگر

مجلس اقطاب که مرکب است از فضلاء قوم». (روزنامه قانون، شماره ۲۵) در این دوره زندگی سیاسی ملکم خان است که تفکیک قوا و قانون در اندیشه او پررنگ می‌شود. «وجود قانون در هیچ مملکت ظاهر نمی‌شود مگر به همدستی سه قدرت جداگانه: اول قدرت وضع قانون، دوم قدرت اجرای قانون، و سوم قدرت مراتب اجرای قانون». (روزنامه قانون، شماره ۱۴)

بر این اساس محور اندیشه ملکم در این دوره بر تفکیک قوا بنا شده:

«نظم یک دولت این است که اختیار قانون از اختیار اجرا جدا باشد. ... در این چند سال، جمیع عرایض من جدایی این دو اختیار بوده است: وزرا جدا، مقننین جدا». (طباطبایی، ۱۳۲۷: ۴۹) مساوات، آزادی اجتماعات، بیان، عقاید، قلم، کسب و ... و برابری در مقابل قانون از جمله حقوق طبیعی و فردی است که ملکم خان آنها را به عنوان حقوق ملت بیان می‌دارد؛ «قانون در حق جمیع افراد رعایای ایران حکم مساوی دارد. هیچ شغل دیوانی، موروثی نیست. هیچ یک از افراد ایران را نمی‌توان حبس کرد مگر به حکم قانون. ... دخول جبری در مسکن هیچ رعیت ایران جائز نیست مگر به حکم قانون و عقاید اهل ایران آزاد خواهد بود». (همان: ۵۲) همانطور که پیداست ملکم، تنها محدود کننده قدرت بی حد و حصر را قانون می‌داند و در نظام اندیشگی او خود قانون به با قانون مهار می‌شود، لذا مقوله تفکیک قوا در این چارچوب و جوب طرح می‌یابد.

ملکم در مورد حد آزادی می‌گوید:

«حد آزادی این است که آزادی هیچکس به حق هیچکس، خللی وارد نیاید». (همان: ۱۲۵) او در مورد برابری عنوان می‌کند: «همگی فرزندان آدم ... در مرتبه واحدند ... و

حکم قانون باید در حق جمیع اشخاص از عالی تا دانی و عالم و عامی و امیر و فقیر و شاه و رعیت به مساوات باشد». (همان: ۱۶۷) ملکم خان امنیت مالی را بسیار ارج می‌نهد. «در دنیا آنچه اموال کسی و اسباب زندگی دیده می‌شود، همه حاصل کار بنی آدم است. {در هر ملکی که افراد آن} بطور یقین بدانند آنچه کار می‌کنند حاصل کار خودشان، مال خودشان خواهد بود ... به تحریک حواجی معیشت به میل و جهد پی کار می‌روند و به ظهور جوهر انسانی علی‌الدوام مصدر اعمال مفید می‌گردند. {اگر چنین نشد بجز فقر و فلاکت و بی‌هنری و بی‌غیرتی، هیچ اثری دیده نخواهد شد». (نورایی، ۱۳۵۲: ۸۷)

زندگی سیاسی او با کوشش برای نیل به مقامات برجسته سیاسی و کسب قدرت عالی از طریق ایجاد فراموشخانه آغاز شد و همزمان، مطالبی پیرامون اصلاحات، بخصوص «کتابچه غیبی» منتشر کرد. این دوگانگی در هدف - کسب مقام شخصی و اصلاح امور در تمام مدت زندگی سیاسی او ادامه یافت. (الگار، ۱۳۶۹: ۹۷) به عنوان مثال در زمان جلوس مظفرالدین شاه هنگام احراز مقام سفارت در رم، روزنامه قانون را متوقف ساخت یا در زمان ناصرالدین شاه از انتقاد صریح به او خودداری کرد تا همراهی و التفات مجدد او را به دست بیاورد. همچنین تهدید به انتشار مدرک رسوا کننده علیه امین‌السلطان صدراعظم در صورت عدم برآورد تقاضای خویش، دال برخواست اصلاحات همراه با کسب منافع شخصی او است. عقاید سیاسی ملکم را سه اصل کلی تشکیل می‌دهد: اول، مشروطیت دولت که به حکومت «منظم قانونی» یا «اداره قانونی» تعبیر می‌کند؛ دوم، اعتقاد به قانونگذاری که می‌خواهد سیل همه مصایب را به سد قوانین دفع نماید؛ و سوم، شناسایی حقوق فردی که منشأ آن را حق طبیعی یا ازلی می‌داند. (نورایی، ۱۳۵۲: ۵۸)

ملکم به دولت از نگاه لیبرالیستی می‌نگرد و وظیفه آن را به دفاع از مرزها و حفظ امنیت

درونی کشور و وضع و اجرای قوانین محدود می‌کند. اندیشه سیاسی ملکم بر مشروطه-خواهی و حکومت قانون استوار است. ملکم برای تحریض شاه به انجام اصلاحات می-کوشد فقط استبداد را با برقراری نظم ساده تعدیل کند و قدرت شاه را در چارچوب مقررات قرار دهد و رفتار حاکمان محلی و دیوانیان را مقید به قانون کند.

۲. میرزا عبدالرحیم طالبوف

میرزا عبدالرحیم در سال ۱۲۵۰ ه.ق در تبریز به دنیا آمد و پدرش نجار بود. او در شانزده سالگی به تفلیس رفت تا دانش جدید را بیاموزد. وی در مدارس جدید درس خواند و بعدها در تمرخان شوره، مقر حکومت داغستان اقامت گزید و به فعالیت اقتصادی پرداخت. او علم را رها نکرد و به نگارش دست زد و آثار خود را از ۵۵ سالگی به بعد نوشت. او در سال ۱۳۲۴ ه.ق از تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد اما به دلایلی به ایران نیامد. اندیشه سیاسی طالبوف در باب حکومت و حقوق فردی از لیبرالیسم سرچشمه گرفت. توجه به قانون و جلوگیری از فساد قدرت و پذیرش سلطنت مشروطه در مقابل سلطنت مطلقه، قبول آزادی و مساوات، مدارای مذهبی، جامعه مدنی و تشکل‌های اجتماعی، همه نشانگر متأثر شدن افکار طالبوف از لیبرالیسم است. گرچه برخی از نوشته‌های طالبوف به سوی سوسیالیسم سوق دارد، اما کلیت اندیشه نویسنده سفینه طالبی در جهت حمایت از قانون، تفکیک قوا، آزادی فردی و ... طرح شده است. از نظر طالبوف، خوب است که همه کارها طبق قانون و حقوق انجام شود. به همین سبب فکر می‌کند که تنها راه حل مشکلات، قانون است. او حاکمیت ملی (یکی از بنیادهای فلسفه لیبرالیسم) را در سایه قانونیت ممکن می‌داند: «در صورت ادامه یافتن این جهل و بی‌دانشی و ندانستن حقوق، وطن محبوب در آینده، خانه شاگرد و نوکر و

چوپان ملل اجنبی می‌شوند».(طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۹)

او به استبداد پادشاهی می‌تازد و قدرت تمام عیار را سبب فساد و نابسامانی و مانع پیشرفت جامعه می‌داند: «طبقه فقرا بدیهی است که از مادر با زین پالان نزاییده، همچنان نجبا با مهمیز خلق نشده. پس سلاطین مطلقه و اعوان بی لجام ایشان حق در سواری و بارگیری تبعه مظلوم خود ندارند». (همان: ۱۳۰) «{مردم} از ترس و واهمه نمی‌توانند روی پای خویش بایستند و کارهای مفیده انجام دهند. (همان: ۱۸) او حکومت-ها را به دو دسته حکومت مطلقه و حکومت مشروطه تقسیم می‌کند و در وصف سلطنت مطلقه می‌نویسد: «{حکومت مطلقه} در چنین مملکتی تاج و تخت را موروثاً مالکند و وزرا نیز تنها در قبال پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او را می‌کنند و قانون مخصوص ندارند و یا اگر دارند وضع و اجرای آن هم مخلوط است ... جان و مال و اختیار تبعه در قبضه اقتدار اعلیحضرت است، تبعه و رعایا تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی‌دانند گاهی آدم کشنده را می‌نوازند، گاهی مقتول را بی‌گناه می‌سازند، ریاست مملکت را به حکام می‌فروشند، و مالیات تبعه را به اجاره می‌دهند». (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۷) از این نحوه تقسیم سلطنت در اندیشه طالبوف به سادگی می‌توان دریافت که وی هرگز التفاتی به دموکراتیزه کردن قدرت نداشته و صرفاً مشروط نمودن آن را در سر می‌پرورانیده است؛ بنابراین وجه لیبرالی تفکر سیاسی وی کاملاً هویدا می‌شود. وی در ادامه درباره حکومت مشروطه می‌نگارد:

«{سلطنت مشروطه} آن است که علیرغم موروثی بودن تخت و تاج مملکت، اداره مملکت را قانون اساسی در مجلس و سناتور یا نجبا که پادشاه تعیین می‌کند که مجلس و کلا که ملت از بین خود منتخب می‌نمایند قسمت شده، تدبیر مصالح جمهور، تعیین بودجه، وضع قانون و اعلان جنگ و صلح همگی موقوف به رد و قبول این دو مجلس است». (همان: ۱۲۸) از نظر طالبوف از جمله شرایط اصلی حکومت معتدله می‌توان به

«تفکیک دستگاه وضع قانون، هیئت مجریه و انتخابی بودن مقننین» اشاره کرد. (همان: ۱۱۱) او نخستین وظیفه نمایندگان ملت را تدوین قانون اساسی دانست تا در پرتو آن: «اصول حق پادشاه، تعیین مخارج دربار، حق تبعه، حق مجلس و کلا، حق سناتور، حق وزرا، حق استقلال دستگاه عدلیه واضح و معین و مشخص باشد تا این سند برقرار نشود نه و کلا می‌توانند کاری بکنند و نه وزرا مسئول هستند». (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۱۱)

از نظر طالبوف هر جا قانون اساسی نیست، تعبد کورکورانه، تقلید بی‌شعورانه و رعب وحشیانه است. (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۵۹) او آزادی‌های سیاسی را لازمه حیات می‌شمارد. او در بحث از آزادی می‌گوید: «آنچه مایه تأسف است این است که ایرانی از عوالم بی‌خبر و از نعمت الهی محروم مانده. حال آنکه بشر هستند، از سایرین نوع خود بی‌شبهه استعداد ایشان کمتر نیست. بالطبع بایست این آزادی را داشته باشند. ... {این آزادی} اگر سلب شده جلب نمایند، مغضوب است استرداد کنند و اگر این ثروت انتهای در دفیینه محفوظ است درآورند و متصرف شوند». (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۸۹) آزادی، ثروتی عمومی است، آزادی نه مقدمه و نه نتیجه است یعنی ورای قاعده منطقی است، آنچه از همه قواعد منطقی مستثنی است فقط آزادی است. (طالبوف، همانجا) درباره عناصر آزادی، او از آزادی هویت، آزادی عقاید، و آزادی قول یا بیان نام می‌برد و حقوق آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع را بر می‌شمارد. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۴) او در طرفداری از آزادی بیان بر این باور است که: «کم‌گوی و بجز مصلحت خویش مگو چیزی که نپرسند تو از پیش مگو. منطبق این شعر، شایسته جهان مدنیت نیست، بلکه تعلق به دوران تاریکی و اهریمنی دارد که زبان هرکس را که صلاح غیر می‌گفت، می‌بریدند و دنیا و مافی‌ها تیول مقتدرین و تبه‌کاران بود». (طالبوف، ۱۳۵۷: ۲۳ - ۲۲)

طالبوف در بحث مدارای مذهبی، معتقد است که عقاید هرکس برای او محترم است. «با عقاید باطنی کسی نباید کار داشت. ... هرچه خواهی باش. ما با عقاید تو چیکار آنکه کفر و دین راجع به اوست... (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۴) از برکت علم و معارف ما فهمیده‌ایم که ادیان هر قوم از فضایل روحانی و احترام عواید و از خصایص ممدوحه انسانی است. ایام جهت و تعصب گذشته و به دوره آزادی عقاید و احترام ادیان ملل داخل شده- ایم». (طالبوف، همان: ۱۸۱) کشورهای اروپایی با تاسیس قانون اساسی، مردم از برکت آزادی عقاید، آرای خویش را نشر داده‌اند و فرقه‌های مختلف پدید آوردند. (طالبوف، همان: ۱۲۲). توجه او به ایجاد انجمن‌ها و احزاب و گروه‌های مختلف بیانگر علاقه او به جامعه مدنی است که حائل دولت و فرد باشند.

۳. میرزا فتحعلی آخوندزاده

محور تفکر آخوندزاده در باب حکومت، برانداختن دسپوتیسم و تغییر دولت استبدادی به حکومت مشروطه قانونی است. اگرچه می‌توان نمودهایی از تغییر رادیکال ساخت قدرت را در اندیشه او یافت؛ چنانکه اظهار می‌دارد: «ای اهل ایران، اگر تو از نشئه آزادی و حقوق انسانیت خبردار بودی، به اینگونه ذلت محتمل نمی‌گشتی. طالب علم شده، دست اتحاد به هم داده و مجمع‌ها، بنا می‌نمودی. ... تو در عدد و استطاعت به مراتب از دسپوت و عمالش زیادتری، برای تو فقط یکدلی و یک جهتی لازم است. اگر این حالت یعنی اتفاق برای تو میسر می‌شد برای خود فکری می‌کردی و خود را از عقاید پوچ و ظلم و استبداد نجات می‌دادی». (آخوندزاده، بی‌تا: ۶۰) اما بیشتر اندیشه او معطوف به محدود کردن بافت قدرت در شکلی لیبرالی می‌باشد. دسپوت یعنی شهریاری که در اعمال خود به هیچ قانون، متمسک و مقید نبوده، و به جان و مال مردم بلاحد و انحصار

تسلط داشته و همیشه به هوای نفس خود رفتار بکند و مردم در تحت سلطنت او عبد دنی و رذیل بوده و از حقوق آزادی و بشریت بکلی محروم باشند». (همان: ۳) در اندیشه او مضرات حکومت استبدادی صرفاً معطوف به حکومت شونگان نیست، نه تنها مردم تحت تأثیر استبداد هستند بلکه نخبگان قاجار نیز از آفات حکومت مستبد، مصون نیستند: «کیست که سرنوشت وزیرانی چون میرزا ابراهیم شیرازی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را نداند؟ همه اینها از آثار دولت بی قانون است». (همان: ۶۴) او تصریح می‌کند: «{در سراسر دستگاه دیوان} یک کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گناه و اجر هیچ ثواب، معین نمی‌باشد به عقل هرکس هرچه می‌رسد، معمول می‌دارد. نه در محاکم شرع، دفتری هست و نه در دیوانخانه‌های عرف، ضبط و ربطی. خلاصه نه قانونی هست، نه نظامی و نه اختیار معینی». (همان: ۴۴)

آخوندزاده از نبود قانون و استبداد مطلقه رنج می‌برد و خواستار آن بود که سلطنت مطلقه استبدادی به سلطنت معتدله یا مشروطه تبدیل شود. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۴۵) حرکت از سلطنت مطلقه به سلطنت معتدله فقط در چارچوب قانون ممکن است. او در باب اهمیت نشر علم، آنگاه که کارویژه حفظ سلطنت را انجام می‌دهد بیان می‌دارد: «هرگاه بزرگان دولت اعتراض کردند که با انتشار علوم، سلطنت مستقله مبدل به سلطنت معتدله خواهد شد، این جواب را می‌توان داد که در صورت عدم انتشار علوم، خاندان یک سلسله سلاطین مستقله بالکلیه در معرض انقراض است یعنی در آن صورت به عوض یک پادشاه مستقل، ظهور پادشاه مستقل دیگر از دودمان دیگر متصور و یحتمل است ... پس رجال دولت که مانع انتشار علوم‌اند در حقیقت بواسطه استبداد و سهو خودشان باعث انقراض سلسله ولی‌النعمة خودشانند». (آخوندزاده، بیتا: ۲۷۴)

در اندیشه آخوندزاده به خوبی می‌توان رگه‌هایی از محافظه کاری انگلیسی را دید: نظام سیاسی مملکت باید اولاً، بر مشروطیت و محدودیت قدرت دولت قرار گیرد، ثانیاً، اراده قانون بر هیات اجتماع، حاکم گردد. مقام قانونگذار نیز پارلمان با دو مجلس است. «پارلمان تشکیل می‌شود از دو مجمع، یکی مجمع وکلای رعایا و دیگری مجمع وکلای نجبا. کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته، به ملاحظه مجمع ثانی پیشنهاد می‌شود. در صورت موافقت این دو مجمع به امضای پادشاه رسیده، مجری می‌گردد و پادشاه اصلاً قدرت ندارد که بر خلاف قوانین مزبور اقدام نماید». (همان: ۱۱-۱۰) وجود دو مجلس در یک نظام سیاسی که یکی از نجبا و شاهزادگان باشد، دلیل حضور و مشارکت نیروهای سنتی در ساخت و بافت قدرت می‌باشد که نشانگر حرکت به سوی لیبرالیزاسیون است. بنابراین رادیکالیزه نمودن مشارکت عمومی در سیاست چیزی نیست که بتوان به آسانی از اندیشه آخوندزاده منتج شود.

اندیشه سیاسی آخوندزاده بر پایه حقوق اجتماعی طبیعی بنا گردیده، حقوقی که بنیان فلسفه سیاسی جدید مغرب زمین را می‌سازد. او در بحث از حقوق و آزادی‌های فردی بیان می‌کند: «هر فرد آدمی که قدم به عالم هستی نهاد باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره‌مند شود». (همان: ۴۵۲) او از دو نوع آزادی سخن می‌گوید: یکی آزادی روحی و دیگری آزادی جسمی است که:

«حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته، در این حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده... بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده‌اند و در این ماده هم ما عبد ذایل و بندگان بی اختیار ظالمان بوده و از نعمت آزادی بی‌بهره‌ایم. (همان: ۴۵۳) وی آزادی فکر و بیان به عنوان یکی از ملزومات

لیبرالیزاسیون را از حقوق عمده آزادی می‌داند. «انسان در عالم حیوانات نوعیست که باید متصل، طالب ترقی باشند و ترقی بدون آزادی خیالات، امکان پذیر نیست... سیویلزاسیون {تمدن} در صورتی امکان خواهد داشت که افراد جماعات در خیالات خودشان مقید نباشند بلکه هر فرد هر چه خواهد بگوید و هر چه بتواند بکند». (مومنی، ۱۳۵۱: ۹۳)

نتیجه‌گیری:

هدف پژوهش حاضر بررسی اندیشه روشنفکران نسل اول ایران در قالب مفاهیم نظری دموکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون بود. دموکراتیزاسیون، ذهن متفکرین را در جهت مردمی کردن ساخت و بافت قدرت به خود مشغول ساخته بود. لیکن لیبرالیزاسیون برای تحدید ساخت قدرت گام برمی‌داشت. با بررسی اندیشه روشنفکران نسل اول به نظر می‌آید که اندیشه آنان در مسیر مفهوم اخیر بوده است. حاکمیت قانون، مشروطیت پارلمانی، حقوق شهروندی از جمله خواسته‌های این روشنفکران بود. از دلایل گرایش به سمت لیبرالیزاسیون، فضای لیبرالی حاکم بر غرب است؛ زیرا روشنفکران ایران عموماً متأثر از غرب بودند و گرایش به این سو بدیهی می‌نمود. دموکراتیزاسیون به مفهوم پخش قدرت در شکلی رادیکالی، عموماً پدیده‌ایی متاخر در غرب می‌باشد که تبلور کامل آن در قرن بیستم نمود یافت. سنت کهن سلطنت در ایران از یک سو و باقی بودن سلطنت در الگوی مورد نظر روشنفکران ایرانی از سو دیگر این نتیجه را در بر داشت که گرایش‌ات تئوریک آنان در قالب مفاهیم پژوهش ما به سوی لیبرالیزاسیون سوق داشته باشد و نه دموکراتیزاسیون.

منابع:

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- (۱۳۶۳)، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران: انتشارات دماوند
- (۱۳۴۹)، مکتوبات کمال‌الدوله به نقل از فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- (۱۳۴۹)، محلات، به نقل از فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- آل احمد، جلال (۱۳۷۳)، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات فردوس
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، میرزا ملکم خان، ترجمه جهانگیر عظیمی، تهران: شرکت سهامی انتشار (با همکاری انتشارات مدرس)
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶) تاریخ اندیشه سیاسی قرن بیستم، جلد ۱، تهران: نشر نی
- (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نگاه معاصر
- (۱۳۸۶)، عقل در سیاست، تهران: نگاه معاصر
- (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی

- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه
- بوردو، ژرژ (۱۳۷۸) *لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: انتشارات نی
- برووفنوسکی و مازیلش (۱۳۸۳)، *سنت و روشنگری در غرب*، ترجمه لیلا سازگارا، تهران: انتشارات آگه
- پال، جانسون (۱۳۸۶)، *روشنفکران*، مترجم احمد تدین، تهران: نشر پژوهش فرزانه روز
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، *لغتنامه*، جلد ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- سگال، ایلین (۱۳۵۷)، *انسان چگونه دنیای خود را گسترش می‌دهد*، ترجمه محمدتقی بهرامی حران، تهران: انتشارات مجموعه کتاب‌های علمی، تاریخی و فلسفی کتاب سیمرغ
- شاپیرو، جان سالوین (۱۳۸۰)، *لیبرالیسم*، ترجمه محمدسعید کاشانی، تهران: نشر مرکز
- طالبوف، میرزا عبدالرحیم (۱۳۴۶)، *کتاب احمد*، جلد ۲، به کوشش مومنی، تهران: کتاب‌های جیبی
- (۱۳۴۶)، *مسائل الحیات*، بکوشش باقر مؤمنی، تهران: کتابهای جیبی
- (۱۳۵۷)، *مسالك المحسنين*، جلد ۲، تهران: شبگیر
- (۱۳۵۷)، *آزادی و سیاست*، بکوشش ایرج افشار، تهران: سحر

-(۱۳۵۷)، سیاست طالبی، بکوشش رحیم رئیس‌نیا، محمد علی نیا و...، تهران
- قزلسلی، محمدتقی(۱۳۸۰)، قرن روشنفکران، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها با همکاری انتشارات هرمس
- کوتل، راین هارد(۱۳۵۷)، لیبرالیسم، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، انتشارات توس
- گودرزی، غلامرضا(۱۳۸۳)، دین روشنفکری مشروطه، تهران: اختران
- گودرزی، غلامرضا(۱۳۸۶)، تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: اختران
- طباطبایی، محمد محیط(۱۳۲۷)، مجموعه آثار ملکم خان، تهران: گردون
-(۱۳۶۹)، قانون، چاپ اول، تهران: انتشارات کویر
- مومنی، باقر(۱۳۵۱)، مقالات، تهران: انتشارات آوا
- معین، محمد(۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر
- نورائی، فرشته(۱۳۵۲)، تحقیق در افکار ملکم خان ناظم الدوله، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
- نوریبخش، سید مرتضی(۱۳۷۹)، واژگان جامعه‌شناسی، تهران: ثارالله
- هانتینگتن، ساموئل(۱۳۷۳)، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، انتشارات روزنه

- هیوود، اندرو (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژی سیاسی، ترجمه محمد رفیع مهرآبادی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل

منابع انگلیسی:

-Bauman,Zygmant (1995), **Intectuals In The Postmodern World**, Life In Fragment: In The Oxford University Press

-Burn,Black(1994),**The Oxford Dictionary Of Philosophy**, Oxford: The Oxford University Press

-Mannheim.K(1956),**The Problem Of Intelligensia on the Sociology Of Culture**, Edited By K. Mannheim, New York: International Publishers

-Gramsci, A (1971), **Selections From Prison Notebooks**, London

-Hofstadter,R(1964), **Anti-Intellectualism In American Life**, New York. (به نقل از حسین بشیریه، (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشرنی)